



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۶)﴾

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنْ

اللَّيْلِ مَظْلَمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷)﴾

بعد از اینکه فرمود خداوند همه را به دارالسلام دعوت می‌کند فرمود يك عده می‌پذیرند يك عده نمی‌پذیرند
آنهايي که می‌پذیرند کار خوب می‌کنند یعنی وظائف الهی را انجام می‌دهند عاقبت حسنی مال آنها است و زائد بر
آن هر چه خدا اراده کند به آنها عطا می‌کند و چهره آنها پزمرده نخواهد شد غبار آلود نخواهد شد ذلیل نخواهند شد
و اینها اصحاب الجنة هستند و دائماً در آن می‌مانند والذین یعنی وللذین کسبوا السيئات جزاء سيئة بمثلها که این
سيئة گرچه نکره است در سیاق مثبت ولی طبق مقام خاص مفید عموم است گاهی نکره در سیاق مثبت ولو منفی
هم نیست در سیاق مثبت است روی قرینه مقام مفید عموم است نظیر علمت نفس ما قدمت یعنی هر نفسی می‌داند
چه آورده است با اینکه آن نکره در سیاق مثبت است به خاطر خصوصیت مقام مفید عموم است علمت نفس یعنی
هر کسی می‌داند چه کرده اینجا هم جزاء سيئة یعنی جزاء كل سيئة بمثلها و ترهقهم ذلة اینها ذلیلانه معذب می‌شوند
که هم عذاب معنوی دارند هم عذاب حسی و هیچ کسی اینها را از عذاب حسی و غیر حسی نجات نمی‌دهد ﴿کأنا
اغشيت وجوههم قطعاً من الليل مظلماً﴾ آن قتری که در آیه قبل نفی شد برای اینها به طریق اولی اثبات شد این

إِغْشَى چون دو تا مفعول می‌گیرد نظیر آنچه در سوره مبارکه اعراف گذشت که يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ آیه ۵۴ سوره مبارکه اعراف این است ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا﴾ خداوند لیل را غاشیه نهار قرار داده است پرده نهار قرار داده است نهار را به وسیله لیل می‌پوشاند إِغْشَى دو تا مفعول می‌گیرد اینجا هم مفعول اولش هم آن فاعل شده است که اغشیت وجوههم مفعول دومش قطعاً من اللیل است خداوند تکه تکه‌های شب را پوشش اینها قرار داد اغشیت وجوههم قطعاً من اللیل خود لیل خوب تاریک است اما تقیید به اظلام این شدت ظلمت را می‌فهماند نظیر لیل ان... و نظیر آنچه در سوره مبارکه نور آمده است و ظلمات بعضها فوق بعض این يك تاریکی مضاعف است ﴿قَطَعَا مِنَ اللَّيْلِ مَظْلَمًا﴾ مظلّم یعنی تاریک لازم است متعدی نیست مثل مبطل یعنی کسی که حرف باطل می‌زند داخل در باطل است يك وقتی می‌گوییم ابطال یعنی قول کسی را باطل کرده است فلان رای را باطل کرده است يك وقتی می‌گوییم ابطال یعنی دخل فی الباطل خوب اینجا مظلّم هم یعنی صار ذا ظلمة لازم است متعدی نیست ﴿قَطَعَا مِنَ اللَّيْلِ مَظْلَمًا اُولَٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ آن قَتَری که برای مومنان از مومنان سلب شده است به دو بیان برای تبه‌کاران ثابت شد یکی در آیه ۲۶ فرمود ﴿وَلَا يَرْهَقُ وَجُوهُمْ قَتَرٌ﴾ خوب کسی که در دارالسلام است عاقبت حسنی مال او است و به لقاء الله بار می‌یابد و زائد بر حسنی هم بهره او است یقیناً چهره چنین آدمی تاریک نیست این تعریضش بیش از آن مدلول ظاهری او است ﴿لَا يَرْهَقُ وَجُوهُمْ قَتَرٌ﴾ یعنی قتر مال دیگران است نه مال این این تعریضاً برای تبه‌کاران ثابت می‌کند تصریحاً هم برای تبه‌کاران در آیه بعد یعنی همان آیه ۲۷ می‌فرماید ﴿كَانَ اَغْشِيَتْ وَجُوهُمْ قَطَعَا مِنَ اللَّيْلِ مَظْلَمًا﴾ بنابراین درهم بودن چهره آنها و غبارآلود بودن چهره تبه‌کاران از دو راه ثابت شده است یکی تعریض و یکی هم تصریح اما درباره این

سؤالهایی که شده یکی این بود که چگونه انعام وسیله زینت است خوب روشن است آن وقتی که وسیله حمل و نقل مسافر و اینها با همه این چهارپاها بوده است بالاخره يك کسی سوار حمار می شد يك کسی سوار اسب سواری می شد خوب خیلی فرق می کند بعضیها راحتتر بار را جابجا می کنند بعضیها با زینت همراه هستند اتومبیل هم همینطور است در همان آیه سوره نحل فرمود که انعام و اینها را آفرید ﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ که قبلا خوانده شد در همین آیه یعنی يك چیزهایی را خدا می آفریند که فعلا شما نمی دانید خوب این قابل انطباق با وسایل پیشرفته صنعتی روز هم هست فرمود ﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ مطلب دیگر این است که گرچه بهره بردای از مظاهر طبیعت در حد حلال محذوری ندارد اما اگر به تظاهر به ثروت منتهی بشود که عده ای می رنجند این ناروا است در مسافرتها هم همینطور است در مسافرت دستور دادند با کسی همسفر بشوید که توان مالی شما یکسان است و اگر با کسی همسفر بشوید که توان مالی او بیش از شما است خوب شما خجالت می کشید که این کار کار روایی نیست یا توان مالی شما بیش از او است شما يك خرج بیشتری می کنید او ندارد بالاخره خجالت می کشد هر دو قسمش در روایات ما هست کسی آمده به وجود مبارك امام صادق سلام الله علیه عرض کرد که من در این سفر با يك قافله ای بودم که غالبا مثلا يك گوسفندی ذبح می کردم به خیلپهانشان می دادم حضرت فرمود کار خوبی نکردی بالاخره شما می توانید کار خیر را از جای دیگر بکنی اما به اینها که می دهی می دانی اینها هم خرج تو هستند اینها که نمی توانند مثل تو سفره پهن کنند که هر روز اینها را خجل می کردی این چه کاری است تو باید بفهمی کجا احسان بکنی چطور احسان بکنی چه وقت احسان بکنی به دیگری فرمود حالا که شما مسافرت می کنید در قافله می روید با هر کسی سوار نکن بالاخره آنها دارند تو متوسطی مثل آنها بخواهی هزینه کنی مقدور تو نیست نکنی

خجالت می‌کشی خوب چرا با آنها رفتی رفت و آمدها هم همینطور است هم آنهایی که وضع مالیشان خوب است
 موظف هستند که تظاهر به ثروت نکنند که عده‌ای برنجند هم در رفت و آمد خانوادگی در رفت و آمدهای سفر و
 حضر بالاخره باید انسان باید با همزی خود سفر بکند فرمود ﴿كَانَ أَغْشِيَتْ وَجُوهَهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مَظْلَمًا أُولَئِكَ
 أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ اما این سؤال که اگر يك کسی اهل ولایت بود در دنیا در دارالسلام هست و
 بالاخره مشکلاتش را هم دارد البته درست است در دنیا هیچ کس ممکن نیست رنج نبرد چون دار بالبلاء محفوفه و
 اصلا کسی که انسان را آفرید سوگند یاد کرد که من انسان را در سختی خلق کردم اصلا با ملاط سختی آفریدم اگر
 بخواد انسان بشود اگر خواست زندگی غیر انسانی داشته باشد راه دیگر است اینجا جای آسایش نیست اینجا
 حتما در زحمت است برای اینکه می‌خواهد به آسایش برسد با لام قسم فرمود ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾^۳ کَبَد
 یعنی رنج در قبال کَبَد که این عضو مخصوص گوارش است کَبَد یعنی درد و رنج و محنت و تلاش و کوشش قسم یاد
 کرد که انسان اصلا این است برای همین هم من او را خلق کردم تا رنج ببیند تا به گنج برسد و اگر کسی تن پرور
 بود خوب این ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيْبَ أَنْفُسِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا﴾^۴ درمی‌آید حالا مطالب جزئی مربوط به این آیات هست که
 شاید در خلال بحثهای گذشته حل شده باشد یا اگر مطالب جزئی است برای بعد از دهه عاشورا انشاءالله حل
 می‌شود امروز چون پایان این بحث است و در آستانه ماه با عظمت محرم هستیم چند جمله در این زمینه هم صحبت
 بکنیم انشاءالله بحثها را بعد از تعطیلات دهه عاشورا و ایام فروردین شروع می‌کنیم جریان سیدالشهدا سلام الله علیه
 و کربلا و اینها خوب آن جزو اصول مسلم ما است فضیلت او عظمت او جلال و شکوه او دیگر نیازی به گفتن
 ندارد عمده بررسی این جریان است که چه صحنه‌ای پیش آمده که سالار شهیدان سلام الله علیه با این وضع قیام

کرده و مهمترین رسالت حوزه هم این است که خودش اینها را تحقیقا همانطور که فقه و اصول را بررسی می‌کند تحقیقا خودش هم در این زمینه عالمانه تحقیق بکند بعد بنویسد و بگوید و بعد هم خوب آن عزاداری و اشکش هم در کنارش هست بعد از قیام وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عده‌ای تا توانستند مقاومت کردند یعنی سیزده سال در مکه هر چه بود مقاومت کردند که خواستند این نور را خاموش کنند و نشد تا حضرت مهاجرت کردند و همراهانی هم او را تایید کردند آمدند در مدینه انصار مدینه هم استقبال کردند این اسلام مستقر شد و حکومت شکل گرفت وقتی حکومت شکل گرفت جنگهای رسمی شروع شد هم دشمنان داخل هم دشمنان خارج هم در خود مدینه منافقانی بودند یهودیهایی بودند هم در مکه سنادید قریش لشکرکشی می‌کردند تا بالاخره ﴿یریدون لیطفئوا نور الله﴾^۵ به زعم باطل آنها پیاده بشود و ذات اقدس اله بر اساس ﴿و یأبی الله إلا ان یتم نوره﴾^۶ اسلام را پیروز کرد ﴿اذا جاء نصر الله والفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله﴾^۷ شد این مستقر شد تمام شد بعد از اینکه وجود مبارك حضرت یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کرده است همان احقاد بدری و حنینی خودش را نشان داد فوراً سقیفه بنی ساعده تشکیل شد و صاحب این ولایت کبری را منزوی کردند و دین را گرفتند اولین کاری که کردند دین را به اسارت گرفتند بیان امیرالمومنین سلام الله علیه است که اینها تلاش و کوشش کردند دین را به اسارت خود درآوردند قهراً معنی کردن دین پیاده کردن دین حمایت کردن از دین جانبداری از دین همه در اختیار اینها بود دین در اسارت اینها بود قرآن می‌خواندند نماز می‌خواندند روزه می‌گرفتند مکه می‌رفتند اما یک حج اسیر یک نماز اسیر یک روزه اسیر یک قرائت قرآن اسیر بالاخره عترت را که

۵ - صف، ۸.

۶ - توبه، ۳۲.

۷ - نصر، ۱.

منزوی کردند قرآن را به اسارت گرفتند و وجود مبارك حضرت امیر هم تلاش و کوشش کرد که این دین را از اسارت اینها دریاورد نشد سخنرانی کرد موعظه کرد احتجاج کرد سوگند یاد کرد نشد خواست قیام بکند هیچ کسی او را همراهی نمی کرد فقط همان زن و بچه او بودند این سه حضرت فرمود که من حاضر نشدم که اینها را به کشتن بدهم برای اینکه کشته شدن بالاخره يك حدی دارد انسان يك وقتی کشته می شود که خون بر شمشیر پیروز می شود و اثر دارد آن جایش کربلا است الان اگر ما قیام بکنیم همه ما را می کشند و جامه عزا در بر می کنند و برای ما مجلس ختم هم می گیرند و نام ما و یاد ما و هدف ما هم فراموش می شود این سه چهار مطلب را از نهج البلاغه بخوانید تا برسیم به بیانات نورانی سیدالشهدا سلام الله علیه که در چه فضایی بود و حرفش چه بود چه گفت به مردم و چرا این قیام را کرد.

سؤال: جواب: بله سابقه در دین داشته يك عده فریب خورند يك عده هم که سوء نیت داشتند در عهدنامه مالك در نهج البلاغه که پنجاه و سومین نامه وجود مبارك حضرت امیر است طبق این چاپهای معروف نهج البلاغه نامه ای است که برای مالك اشتر نوشته در بخش قضا که از همین جا عظمت و رسالت قوه قضائیه هم مشخص می شود در بخش قضا حضرت فرمود که ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعيتك في نفسك که قاضیها اینچنین باشند وضع مالی شان اینچنین باشد نیازی هم به مردم نداشته باشند دستگاه قضایی را ذکر کرد بعد در پایان این بخش قضا فرمود به اینکه فانظر في ذلك نظراً بليغا فان هذا الدين قد كان اسيرا في أيدي الاشرار يعمل فيه بالهوى و يطلب به الدنيا فرمود چیزی کم نداشتند اینطور نبود که جلوی نماز و روزه را بگیرند اما نمازی بود ان الصلوه تنهى عن الفحشا و المنكر خوب نماز اسیر این سمت را ندارد دیگر قرآن ﴿يَهْدِي لِلتي هي اقوم﴾^۸ قرآن اسیر این کار را

فی‌کند عترقی که «ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا» از عترت اسیر که کاری ساخته نیست که فان هذا الدین قد کان اسیرا فی ایدی الاشرار یعمل فیه بالهوی و تطلب به الدنیا آنها در حقیقت دین فروشی هم می‌کردند این اصل کلی و من قیام نکردم برای اینکه هر چه که می‌خواستم بگویم گفتم استنصار کردم کسی ما را یاری نکرد این جمله را در پرائتز قبلًا هم شنیده‌اید در این مجموعه کنز الفوائد کراچکی یک رساله‌ای است که گویا بعدا هم چاپ شده است این رساله به نام رساله (العجب) است چون تمام فصولش عجبٌ عجبٌ عجب است مثلاً معالم الاصول چون تمام فصلهایش اصل اصل اصل است قوانین تمام فصولش به عنوان قانون قانون قانون است این رساله هم تمام فصلهایش به عنوان عجب عجب عجب است در بسیاری از اینها اصل داستان را نقل می‌کند بدون اینکه تحلیل بکند می‌فرماید یک وقتی بهترین زنان عالم یعنی حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها شب و روز در شبهای زیاد روزهای زیاد مردم را دعوت کرد که بیایید علی ابن ابیطالب را یاری کنید کسی کمک نکرد و اجابت نکرد بعد از یک مدتی یک زن دیگری داد کشیده بیایید علی ابن ابیطالب را بکشید هزارها نفر پاسخ دادند عجباً! آن صدیقه کبری سلام الله علیها آن هم عایشه اینطور شد عجباً! وجود مبارک حضرت امیر در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه یعنی خطبه بیست و ششم آنجا که وضع قبل البعثه و بعد البعثه را شرح می‌کند می‌فرماید ذات اقدس اله پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان «للعالمین امین التنزیل» مبعوث کرد «و انتم معشر العرب علی شر دین فی شر دار» تا به اینجا می‌رسد می‌فرماید «فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی» هیچ کسی همراه من نبود «فضننت بهم عن الموت» ضنت یعنی بخل ورزیدن و ﴿ما هو علی الغیب بضنین﴾^۹ یعنی بخیل فرمود من ضنت ورزیدم حاضر نشدم زن و بچه‌ام کشته بشوند این نه برای آن است که ما از شهادت هراسناکیم بلکه این شهادت هیچ اثری نداشت خوب

همان کاری که بعدها با حسن ابن علی سلام الله علیه کردند او را مسموم کردند جامه مشکی در بر کردند برای او مجلس ختم هم گرفتند و اثری هم نداشت لذا وجود مبارك سيد الشهداء بیست سال ساکت بود ده سال در زمان خود امام مجتبی سلام الله علیه ده سال هم بعد از زمان امام مجتبی تا معاویه زنده بود وجود مبارك ابي عبدالله آرام بود دید آخر قیام فایده‌ای ندارد دیگر اینطور نیست که برای شهادت حضرت لشکرکشی بکنند که همان جا مسمومش می‌کنند مجلس ماتم می‌گیرند و یاد او را محو می‌کنند در این خطبه ۲۶ وجود مبارك حضرت امیر سلام الله علیه فرمود «فضننت بهم عن الموت و اقضيت على القضا و شربت على الشجی و صبرت على اهل الکظم و على امر من طعم القم» از هر داروی تلختری تلختر برای من بر او صبر کردم دیدم هیچ چاره‌ای ندارم این مال این از اینکه فرمود اینها دین را به اسارت گرفته‌اند دین برای آنها مطرح نبود این سخنی است حق لاریب فیه خوب با اسیر چه می‌کنند با اسیر یکی از این سه کار را می‌کنند یا او را اعدام می‌کنند یا آزاد می‌کنند رایگان یا می‌فروشند استرقاق می‌کنند وقتی برده شد می‌فروشند اینها خواستند این دین را اعدام بکنند دیدند هنوز زود است البته یزید ملعون بعد از چند سال اعلام کرد لعب الهاشم بالملك خیال کرد اعدام می‌کند این اسیر را آن روز آنها نتوانستند بگویند لعب الهاشم بالملك که این اسیر را اعدام بکنند به قصد اعدام او رفتند ولی دیدند که هنوز زود است در سال ۶۱ واقعه ۶۱ اعلام کردند این مال این خواستند آزاد بکنند که اصلاً این با جاهلیت آنها سازگار نبود اینها با تلاش و کوشش دین را به اسارت درآوردند چطوری آزاد بکنند هیچ چاره نداشتند مگر اینکه از دین بهره‌برداری کنند و دین فروشی شروع کردند چون اسیر یا برده‌اش می‌کنند یا آزادش می‌کنند یا اعدام و «اما مناً بعد و اما فداً» اینها آزاد که نمی‌کردند اعدام هم مقدورشان نبود گفتند زود است این باید بعد از جریان کربلا باشد شروع کردند به برده فروشی و دین فروشی دین فروشی‌شان را هم جناب ابوالحسن عامری نقل می‌کند هم جناب ابوریحان بیرونی اینها

نه مثل محدث عادی هستند نه مثل حکیم و متکلم عادی هستند ابو ریحان بیرونی بالاخره همتای ابو علی سینا است و بیش از هزار سال است که جهان علم او را به عظمت می‌شناسد نه تنها جهان اسلام مثل مرحوم بوعلی ایشان در کتاب تحقیق ماللهند آثار هند افکار هند مکاتب هند و مذاهب هند و هندو را که بررسی می‌کند در آن تحقیق ماللهند صفحه ۹۶ سرّ شیوع بت پرستی در هند را ذکر می‌کند در جاهای دیگر هم ذکر می‌کند که چطوری بت پرستی رواج دارد خوب مردم با انبیا با اولیا رابطه داشتند دلشان می‌خواست يك تذکره‌ای باشد نامشان باشد یادشان باشد اول تصویر بود بعد مجسمه بود مجسمه به عنوان یادبود بود یادمان بود کم کم این مجسمه‌ها را پرستیدند بخشی از علل و انگیزه‌های بت پرستی از همین جا شروع شد جناب ابوریحان بیرونی در صفحه ۹۶ این تحقیق ماللهند طبق این چایی که الان پیش ما است بعد از اینکه بحث مبسوطی در علل بت پرستی مردم هندو ذکر کردند فرمودند در صفحه ۹۶ سطر اول به بعد اینطور شروع می‌شود که علم ان السبب الاول فی هذه الآفة هو التذکیر و التسلیة به عنوان یادمان و تسلی آن صاحب مجسمه ثم ازدادت الی أن بلغت الرتبة الفاسقه مفسده که بت پرستی شد و الی السبب الاول ذهب المعاویة فی اصنامی که بتهایی که بعد از فتوحات به حجاز آوردند و در اختیارشان قرار گرفت لما فتحت فی سنة الثلاث و خمسين آن بتهایی را که بعد از فتوحات سنة ۵۳ گیرشان آمده است در صائفه این بتها را فراهم کرد و کشورهای مشرکین را که فتح کردند بتهای آنها را گرفتند و آوردند حجاز و حمل معها اصنام الذهب مکملتا مرصعنا بالجواهر بالاخره آنها یعنی توده مردم بتهایی عادی داشتند سلاطینشان بتهای مزین به جواهر داشتند این بتهای مزین به جواهر را چون آرایش بیشتری کرده بود تر و تمیز کرده از راه کشتی فرستاده برای هند برای اینکه آنجا بیشتر می‌خرند گرانتر می‌خرند خوب يك وقتی اسلام است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است امیرالمومنین سلام الله علیه است این بتهای بالای کعبه و اطراف کعبه همه را به عنوان

هیزم نظیر ابراهیم خلیل ﴿فَجَعَلَهُمْ جَذَاذًا لَا كَبِيرًا لَهُمْ﴾^{۱۰} همه اینها را به عنوان هیزم و چوب خشك می‌ریزند دور آن دم در آن باب الشیبه چال می‌کنند دفن می‌کنند بعد می‌گویند مستحب است که کسی که وارد مسجد الحرام می‌شود از باب شیبه بیاید که روی این بتها پا بگذارد سر استحباب ورود مسجد الحرام از باب شیبه همین است البته الان باب شیبه فاصله زیادی گرفته يك وقت آن اسلام است يك وقت می‌بینی که چون در فضای اسلامی در حجاز که اینها خریدار ندارد در هند اینها را خوب می‌خرند از راه کشتی اینها را فرستاده هند و درآمد خوبی هم گیرش آمده هم ابوالحسن عامری نقل می‌کند هم جناب ابوریحان بیرونی نقل می‌کند خوب این دین فروشی است خلیفه مسلمین می‌خواهد از اینجا درآمد در بیاورد فبعث بها الی السن لتباع هناك من ملوکهم برای اینکه آنها گرانتر می‌خرند پادشاهان سن که بت پرست هستند این بتهای مرصع را گرانتر از جاهای دیگر می‌خرند این کارشان بود خوب این دیگر دینی نمی‌گذاشت بماند که و وجود مبارك حضرت امیر با این اموی که حالا ولو این حادثه بعد پیش آمد ولی حضرت می‌دانست به اینکه این لحظه اینها ایمان آوردند بعد هم ایمان نیاوردند در خود نهج البلاغه هست که اینها «ما اسلموا بل استسلموا» اینها هرگز مسلمان نشدند اینها مستسلم بودند زندگی اموی را دو بخش تاریخی تشکیل می‌داد قبل از فتح مکه کافر مطلق بودند بعد از فتح مکه هم منافق مطلق شدند یعنی اینها يك لحظه‌ای اسلام نیاوردند با این گروه آدم چه کار بکند وجود مبارك حضرت امیر فرمود دین در اسارت اینها بود شاهدش هم حرف این دو بزرگوار حکیم است هم ابو ریحان هم ابوالحسن عامری در آن اعلام الآرام بمناقب الاسلام دارد این دین فروشی اموی تا نوبت رسید به جریان امام مجتبی سلام الله علیه مبارزه کرد و دید که هیچ راهی ندارد مظلومانه مسموم شد و در همان مدینه دفن شد و اثری هم نکرد وجود مبارك سید الشهداء سلام الله

علیه این حادثه تلخ را هم دیدند و آزمودند و بیست سال خون جگر خوردند ده سال در زمان وجود مبارك امام حسن ده سال هم بعد از امام حسن شما می بینید به تعبیر سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی می فرمود شما این بیست جلد وسائل را می بینید بالاخره قسمت مهم روایت فقهی ما این است شما انگشت شمار روایت فقهی از وجود مبارك سیدالشهدا پیدا می کنید کسی اینها را به عنوان مرجع علمی نمی شناخت خوب اینها در مدینه بودند بیست سال وجود مبارکش بود قبلا هم خوب بالاخره به عنوان اصحاب کساء بودند و بالاخره يك شخصیت عظیم علمی بیست سال باشد بیست تا روایت نگوید از او سؤال نکنند یا بیست تا مسئله از او سؤال نکنند مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف توحیدش نقل می کند که آن نافع ازرق است ظاهرا در يك مجلسی در حضور امام زمان وجود مبارك امام حسین سلام الله علیه مطلبی را از ابن عباس سؤال می کند که از شاگردان این خاندان است وجود مبارك سیدالشهدا سلام الله علیه که می خواهد جواب بدهد این در کمال جسارت و بی ادبی می گوید تو چرا جواب می دهی من که از تو سؤال نکردم تازه ابن عباس دارد به این نافع

اینها را به این صورت درآوردند اینها که فرمودند «صبرت و فی الحلق شجی و فی العین قذی» همین است تنها مال حضرت امیر نبود. بعد از جریان معاویه خواستند از وجود مبارك سیدالشهدا بیعت بگیرند دیگر حالا نوبت او شد جریان سیدالشهداء با همه ائمه فرق دارد اگر احیانا کسی بخواهد در دعای عرفه بگوید این طرز دعا با ادعیه دیگر فرق دارد البته اشکال سندی به جا است جواب سندی هم به جا است باید تحقیق کرد سند پیدا کرد آیا در نسخه های اولی اقبال بود نبود این يك کار فنی است اما صرف اینکه استبعاد بکند این طرز حرف زدن در سایر ادعیه نیست اصلا کار سید الشهداء هم با کارهای دیگر فرق می کند مگر آن کاری که او کرد سایر ائمه کردند هر کسی يك برنامه خاصی دارد نباید گفت حالا چون این بخش دعای عرفه شبیه ادعیه دیگر نیست پس این دعا

نیست اگر سخنی هست باید در بحثهای سندی بیشتر تامل شود و گرنه این معنی کار وجود مبارك سيدالشهدا يك
کاری بود منحصر بفرد خوب حضرت که حالا خواست قیام بکند این را هم خوب بررسی کرده فرمود خوب من
اگر در مدینه قیام بکنم خوب من را همین جا می‌کشند همین جا هم برای من جامه عزا دربر می‌کنند و نام من محو
می‌شود و هدفم محو می‌شود و خونم هدر می‌رود من باید این خاور میانه را بالاخره روشن بکنم وقتی خاور میانه
روشن شد بقیه شرق و غرب هم روشن می‌شود ایران هم که در مشرق حجاز است روشن می‌شود قسمتهای روم و
بخشهای آفریقا که در غرب حجاز است آن هم روشن می‌شود چون بالاخره قسمت مهم این حکومت در حجاز
بود و عراق بود و شام فرمود من این دو سه بخش را باید اداره کنم بخشی را خودم می‌روم بخشی بچه‌هایم اینها
می‌روند و حرف می‌زنند و روشن می‌کنند و سخنرانی می‌کنند و این وضع معلوم می‌شود بالاخره آن روز مکه را
روشن کرد مدینه را روشن کرد فاصله بین مدینه و مکه را روشن کرد فاصله مکه و عراق که سیصد فرسخ است
روشن کرد با خودش با نمایندہ‌اش وضع شام را هم که رفتند روشن کردند بچه‌هایش رفتند سرش رفته و طولی
نکشید که کل خاور میانه برگشت و اسلام زنده شد از اسارت اموی درآمد بعد حالا مختار قیام کرد دیگران قیام
کردند انقلاب کردند این نشانه آن است که دست و پای دین باز شد و الیوم هم ما به برکت آن دین آزاد داریم
سخن می‌گوییم از همان اول به این فکر بود که مکه برود ولی عرفات و مشعر و منا نرود از همان اول قصد عمره
مفرده کرده بود البته در مقتلها و اینها هست که حضرت حج تمتع را یا عمره تمتع را قصد حج تمتع کرده بود بعد به
عمره مفرده تبدیل کرد و این هیچ ریشه علمی و فقهی ندارد آنکه در فقه است و در حدیث است ائمه علیهم السلام
فرمودند که از اول وجود مبارك سالار شهیدان قصد عمره مفرده داشت از اول رفت که منا نرود از همان اول به این
قصد بود که در مکه بماند بماند بماند تا همه که دارند به طرف عرفات بروند این بگوید مردم امروز وظیفه عرفات

نیست امروز وظیفه کربلا است از همان اول قصد عمره مفرده کرده بود نه اینکه عمره تمتع کرده بود تمتع خودش را به عمره مفرده تبدیل کرده است و حالا آن جریان خواب و اینها که بماند به حضرت پیشنهاد دادند که زن و بچه را نبرید فرمود نه اینها را باید ببرم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تکلیف من این است دستور ملکوتی من این است گفتند حالا که می‌روید از يك راه غیر رسمی بروید فرمود نه حتما باید از راه رسمی بروم و وضع من این است راه من این است وصیتنامه هم نوشته سخنرانی هم کرده همه جریان را هم گفته هم به برادرش ابن حنفیه گزارش داد وصیت کرد هم برای بنی هاشم هم برای مردم کوفه و هم سخنرانی عمومی و هم پیغام داد هم نامه فرستاد هم مصاحبه کرد هم علنا احتجاج کرد تا این بخش وسیع یعنی فاصله مدینه و مکه که تقریباً هشتاد نود فرسخ است اینها را روشن کرده فاصله مکه و عراق که سیصد فرسخ است روشن کرده خوب آن روز همه در مکه جمع شده بودند و خوب این پسر پیغمبر بود و به عظمت می‌شناختند و دیدند که این با هیچ کس هماهنگ نیست و بلکه مردم را دعوت می‌کند می‌فرماید «من کان باذل فینا مهجته» بیاید کربلا خوب برای همه سؤال بود بعد از يك ماه دیگر هم فهمیدند که چه خبر بود یعنی حضرت هشتم ذی حجه حرکت کردند از مکه به طرف عراق دهم محرم هم آن وضع پیش آمد اینها هنوز به مقصد نرسیده به منزل نرسیده فهمیدند که کربلا چه خبر است و کل این خاور میانه آن روز فهمیدند و همه هم به نوبه خود قیام کردند هر کدام قیام کردند وجود مبارك امام سجاد سلام الله علیه در دروازه شام وقتی کسی به آن حضرت عرض کرد که در این حادثه چه کسی پیروز شد فرمود «اذا اردت ان تعرف من غلی فاذا دخل وقت الصلوة فاذن و اقم» اگر خواستی ببینی که چه کسی پیروز شد موقعی که وقت نماز داخل شد اذان و اقامه بگو بین نام چه کسی را می‌بری ما رفتیم این نام را زنده کردیم و برگشتیم ما رفتیم پیروز شدیم چیزی کم نیاوردیم و شکست هم نخوردیم پس از همان اول قصد عمره مفرده داشتند نه عمره تمتع در

وصیتنامه رسمی‌شان که این را مهر کردند و به برادرشان ابن حنفیه دادند وقتی که خواستند از مدینه خارج بشوند يك دواتی خواستند و يك كاغذی خواستند و این وصیتنامه را نوشتند نوشتند «بسم الله الرحمن الرحيم هذا مما اوصى به الحسين ابن على ابن ابيطالب عليهما آلاف التحيت والثناء الى اخيه محمد المعروف به ابن حنفيه ان الحسين عليه السلام يشهد لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا صلى الله عليه و آله و سلم عبده و رسوله جاء بالحق من عند الحق و ان الجنة و النار حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من فى القبور» این حق‌مدارى كربلا و سيدالشهدا و نهضت حسینی باشد تا ببینیم با این کثرت گرایى و پلورالیزم هماهنگ مى‌شود یا نمى‌شود بعد فرمود «و انى لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظلما انما خرجت لطلب الاصلاح فى امة جدى عليه و على آله آلاف التحية والثناء اريد ان آمر بالمعروف و انهى عن المنكر و اسير بسيرة جدى و ابى على ابن ابيطالب عليهم الصلاة و عليهم السلام فمن قبلنى بقبول الحق فالله اولى بالحق و من رد على هذا اصبر حتى يقضى الله بينى و بين القوم بالحق و هو خير الحاكمين» حرف انبیای دیگر را زده آنها هم همینطور مى‌گفتند «و هذه وصيتى يا اخى اليك و ما توفيق الا بالله عليه توكلت و اليه انيب» این يك بخش از سخنان آن حضرت بوده به صورت وصیتنامه درآمده مطلب دیگری که مرقوم فرمودند و به پیکشان دادند تا به کوفه برسد این را در آن تاریخهای هفتاد و دو تن و يك تن آنجا ظاهرا آمده که در بین یاران حضرت سیدالشهدا افراد ممتازی بودند گرچه امتیازهای معنوی و خضوع و خشوع اینها فراوان بود اما از نظر فداکاری این سعید ابن عبدالله حنفی گفتند که يك وقت از طرف مردم کوفه نامه را گرفته به عنوان نماینده رجال کوفه از کوفه تا مکه رفته آن روز رفتن هم با اینکه همه راهها تحت کنترل امویان بود کار آسانی نبود از راهی که ایشان از کوفه تا مکه رفته تقریبا سیصد فرسخ است برگشتن وجود مبارك سيد الشهدا مسلم ابن عقیل را با همین سعید ابن عبدالله نامه فرستاده دستور داده از مکه به کوفه بیایند این شده ششصد

فرسخ بار سوم دستور و غایندگی و راهنمایی مسلم ابن عقیل سلام الله علیه که مردم بیعت کردند زمینه آماده است و اینها را از کوفه گرفته تا بیاید مکه خدمت سید الشهدا این شده نهصد فرسخ بار چهارم ملازم رکاب حضرت از مکه تا کربلا تقریباً آمده آن هم سیصد فرسخ شده هزار و دویست فرسخ اینها يك خواسته‌ای هم داشتند خواسته سعید این بود که در موقع نماز خواندن سیدالشهدا که اجازه نمی‌دادند تیر مرتب می‌آمد سعید جلو آمد گفت شما باید این مأموریت را به من بدهید که من بایستم برای اینکه من هزار و دویست فرسخ راه آمدم بالاخره يك چیزی باید به ما جایزه بدهی و جلو ایستاد و تمام تیرها را هم به بدن می‌گرفت دوازده تیر آمد و همه را گرفت این سیزدهمی را دید که اگر دیر بجنبد ممکن است به حضرت اصابت کند صورتش را جلو آورد و این تیر را با صورت گرفت کربلا یعنی این این به کشور شرف داد این پشتوانه کشور است در سختترین حالت کشور نام کربلا این کشور را حفظ کرد شما در شبهای عملیات رفتید در جبهه بودید در خاکریز مقدم بودید این نوار مرثیه یا حسین یا حسین در خاکریز اول بود بعد سرود ایران ایران در خاکهای دوم و سوم و اینها بود مردم برای این آمدند هم خونهای مقدسی پای این ریخته شده هم رهبر این مظهر ﴿لیس کمثله شیء﴾^{۱۱} بود نامه‌ای که وجود مبارك سیدالشهدا نوشت با هانی ابن هانی و سعید ابن عبدالله برگرداندند این نامه را در آن نامه برای مردم کوفه مرقوم فرمود که نامه شما رسید به وسیله سعید ابن عبدالله و هانی ابن هانی من این نامه‌ها را خواندم و مطالعه کردم ولی بدانید «فلعمری» به جانم قسم به حیاتم قسم «ما الامام الا الحاکم بالکتاب القائم بالقسط الدائن بدین الحق الحافظ نفسه علی ذات الله و السلام» رهبر باید اینگونه باشد هیچ کسی امام مردم نیست مگر اینکه حاکم به قرآن کریم باشد به قسط و عدل دعوت بکند سنت و سیرتش قسط و عدل باشد و به دین حق متدین باشد و خودش را علی ذات الله حبس بکند

و تعدی نکند از يك طرفی آنها هم نماز جماعت داشتند و دین مداری حرفشان بود از طرفی ابن زبیر نماز جماعت داشت و دین مداری داشت آنها هم يك کثرتگرایی و پلورالیزم داشتند يك اختلاف قرائت داشتند در هر جا حضرت فرمود حق یکی است نمی بیند «اولا ترون ان الحق لا يعمل به» يك دو تا حق که نداریم ابن زبیر هم حق باشد حسین بن علی هم حق باشد عمر بن سعد هم حق باشد اینها نماز پنج وقت را به جماعت می خواندند اکثری اینها نمی دانستند چه خبر است وجود مبارك امام سجاد سلام الله عليه می فرماید که ۳۰ هزار نفر در کربلا جمع شدند «کل یتقرب الی الله بدم الحسین» بعضی ها فقط دو کیلو جو به اینها دادند که در توبره ها بریزند و به اسبهایشان اینها که برای جایزه نیامدند اینها که از شام و اطراف شام نیامدند اینها از کوفه و روستاهای اطراف آمدند که به حضرت امیر سالیان متمادی اقتدا می کردند بعد گفتند بغضا لایک اینها با علی بد بودند اینها که مردم شام نبودند مگر ممکن بود در ظرف يك هفته سی هزار نفر از شام جمع شوند در کربلا وجود مبارك سید الشهداء سلام الله عليه دوم محرم وارد سرزمین کربلا شد و عمر سعد ملعون سوم محرم وارد شد طولی نکشید تا روز نهم بالاخره ۳۰ هزار نفر جمع شدند اینها مال روستاهای اطراف و خود کوفه بودند اینها کسانی بودند که مدعی دین بودند می گفتند حق با ماست در برابر امام زمانشان ابن زبیر هم اینچنین بود يك بیان لطیفی مرحوم صدوق در کتاب شریف توحیدشان دارند درباره عظمت امامت و مقام شامخ ولایت فرمود بالاخره کعبه مقدس است حرفی در آن نیست مطاف ماو قبله ماست اما بیش از يك سنگ و گل چیز دیگری نیست چندین بار سیل و زلزله و حوادث تاریخی آنرا خراب کرده دوباره ساختند بله کعبه قبله است اما اگر امر دائر شود بین امام زمان و کعبه کعبه را دوباره می سازند همین ابن زبیر که به امام زمانش ایمان نیاورد بعد از شهادت سید الشهداء امام زمان وجود مبارك امام سجاد بود به او ایمان نیاورد مورد قهر دستگاه اموی بود مسجد الحرام رفت در کعبه را باز کرد به درون کعبه

رفت همانجا متحصن شد اموی ها روی کوه ابو قبیس حالا يك مقدار تسطیح شده قبلا کسانیکه رفته بودند کوه ابو قبیس را می دیدند روی کوه ابو قبیس منجیق کار گذاشتند سنگ باران کردند کعبه را خراب کردند ابن زبیر را گرفتند و کشتند و بعد دوباره کعبه را ساختند فرمایش مرحوم صدوق در کتاب من لایحضر این است که ابرهه آمده کعبه براندازی کند خدا مهلتش نداد اینها که نخواستند کعبه و قبله و مطاف را بردارند خواستند ابن زبیر را بگیرند خدا به اینها مهلت داد اینها کعبه را خراب کردند و دوباره ساختند اگر کسی در برابر امام زمانش بایستد ولو به کعبه هم پناه ببرد خدا او را پناه نمی دهد این اصل دین است اینها از نزدیک مدعی دین بودند ابن زبیر که آنگونه آنها که نماز را پنج وقت جماعت، جدا جدا می خواندند آنها هم آنگونه سید الشهدا هم فرمود کسی نیست مگر اینکه دائن به دین حق باشد این کثرت گرایی ممکن نیست این پلورالیزم ممکن نیست این اختلاف قرائتها ممکن نیست يك قرائت صحیح است و آن قرائت حسین بن علی است این دیگر چیز مخفی نیست که حالا سید الشهدا قیامش برای چه بود و حرفش چه بود این در آن نامه رسمی وجود مبارك سید الشهدا بعد هم در نامه دیگری هم که برای اشراف کوفه مرقوم فرمودند سخن رانی هم کردند وقتی که جمعیت خواست متفرق شود سخنرانی کردند و در نامه رسمی شان هم همین را نوشتند که:

«من الحسين بن علی سلام الله علیهما الی سلیمان بن سرد و مصیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و عبد الله بن وال و جماعة المؤمنین» از رجال کوفه «اما بعد فقد علمتم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد قال فی حیاة من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله و تاركا لعهد الله و مخالفا لسنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان ثم لم یعیر علیه بقول و لا فعل کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله» فرمود شما همه از پیغمبرتان شنیدید که اگر کسی ملتی جمعیتی ببیند يك حاکم جائری عهد الهی را نقض کرده سنت و سیره پیغمبر را

به هم زده ظالمانه دارد عمل می‌کند مفسده جو است به دین خدا عمل نمی‌کند دین را هتاک می‌کند حقوق خدا و پیغمبر و مردم را تضییع بکند عده‌ای قیام نکنند و او را سر جایش نشانند خدا هر دو را يك جا به جهنم می‌برد شما همه را شنیدید بعد فرمود «وقد علمتم» این کبرای کلی ولی تطبیقش بر صغری این است فرمود «وقد علمتم ان هولاء لزموا طاعة الشيطان و تولوا عن طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استاثروا احلوا حرام الله و حرموا حلاله و انا احق من غیری» این احق تعیینی است نه احق تفضیلی مثل والله حق احق ان يتبع مثل اولی الارحام بعضهم اولی ببعض و «انا احق من غیری و هذا الامر لقرا بقی من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قد اتنی کتبکم» این نامه های شما و پیک های شما آمده و من احق هستم حالا اگر کسی نخواست من را یاری کند که مختار است و اگر خواست یاری کند راهش این است غرض این است که جریان سید الشهداء تالی تلو قرآن کریم است همان طوری که انبیاء قبلی و اذکر فی الكتاب کذا و کذا الان هم باید گفت و اذکر بالتفسیر حسین بن علی این گونه نیست که يك رهبر شجاع مبارز آزادی طلب اینها زیرمجموعه و جزء فروع است آن حضرت است و تبیین این بعنوان يك رسالت اصلی بعهده شما آقایان است این کار با عظمتی است و مردم هم بالاخره شیفته سید الشهداء هستند اگر شما خدای ناکرده کوتاهی کردید این منبرها و حسینیه ها خالی نمی‌ماند بالاخره چهار نفر جمع می‌شوند و عزاداری می‌کنند و سینه زنی می‌کنند ولی آن معارف گم می‌شود البته این کار ضایعات دارد تلفات دارد رنجها دارد بی‌مهری ها دارد حق شناسی ها دارد گم شدن آن فضیلتها در بین آن زائل دارد اما اینها هیچ کدام مجوز نیست انسان آن راه اصلی را ترك کند و شما آقایان هر کدامتان که کنار سفره امام زمان نشسته‌اید این بالاخره این رسالت را دارید درسهای دانشگاهی بسیار خوب است داوطلب هم زیاد دارد شما کار اصلی را کار حوزه قرار بدهید بعد هم در کنارش دانشگاهیان از شما استفاده بکنند بشوید شهید مطهری و مفتاح آن خوب است بد نیست ولی اینگونه

نباشد که نان امام زمان را مصرف بکنید و کارهای دیگر انجام دهید این نه عاقبت خوبی دارد نه انسان پیش وجدان خودش راحت است و الان ما این را کم داریم شما احساس می‌کنید که الان این نسل نو که تقریباً بیست میلیون است اینها تا به زبان آنها گفته نشود با آهنگ آنها گفته نشود با منطق و روش آنها گفته نشود آنها متوجه نمی‌شوند وقتی هم متوجه نشدند مشکل انقلاب همان مشکل حضرت امیر می‌شود حضرت امیر هم مشکلش همین نسل سوم انقلاب بود نسل اول انقلاب که خود حضرت امیر بود و امثالشان که عده ای شهید شدند یا منزوی شدند یا پیرمرد شدند نسل دوم انقلاب تا حدودی رو به راه بودند بخشی موافق بخشی مخالف اما قسمت مهم نسل معاصر حکومت و خلافت حضرت امیر را نسل سوم تشکیل می‌دادند یعنی وجود مبارك حضرت امیر ۲۵ سال منزوی بود در طی این ۲۵ سال جوانهای زیادی روی کار آمدند غالب جوانهای ۲۵ تا ۳۰ ساله حضرت امیر را نمی‌شناختند برای اینکه یا ۵ ساله بودند رسول خدا رحلت کرد یا تازه بدنیا آمدند حضرت امیر هم می‌فرماید من چه بگویم به اینها من چه بگویم که ۱۳ سال قبل از هجرت من چه کارهایی کردم من چه بگویم بعد از ده سال در مدینه تنها پرچم دار رسمی من بودم هر جا من بودم سپاه پیروز می‌شد آن لیلۃ المبیت را بگویم جریان غدیر را بگویم طیر مشوی حدیث منزلت را بگویم حدیث دار را بگویم چه را بگویم شما نه سابقه مرا دارید نه لاحقہ من را دارید نه پیغمبر را دیدید نه آن احادیث را دیدید شما حالا بالاخره این طرف آن طرف می‌گردانند مشکل حضرت امیر نسل سوم بود الان مشکل انقلاب هم نسل سوم است الان این جوانهای ۲۰ تا ۲۵ ساله تا ۳۰ ساله اینها نه قبل از انقلاب را دیدند نه امام را درست می‌شناختند نه آن استبدادها و استثمارهایی را که دیگران می‌کردند با خبر بودند یا دنیا نبودند یا چهار پنج ساله بودند این است که شما باید اینها را عالمانه اینها را با زبان اینها بیان بکنید تا انشاء الله حشرتان با خاندان عصمت و طهارت باشد.

و الحمد لله رب العالمين